جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

هالیوود زیر ذره‌بین

نگاهی به سریال «قفسه عجایب گیرمو دل تورو»

دنیای سرمایه‌داری و غلبه شیاطین بر انسان‌ها

فاطمه قاسم‌آبادی

ژانر وحشت از قدیم در سینما و تلویزیون، مخاطبین خاص خودش را داشته است.

البته در بازه‌های زمانی خاص و با توجه به سلیقه مخاطبین، راه‌های ترساندن شان از جانب سازندگان، متفاوت بوده است. با این توضیح می‌توان گفت، دهه هفتاد میلادی برای‌هالیوود، دهه اوج گرفتن ژانر وحشت و استقبال مخاطبین از فیلم‌های موفق و پرفروشی مانند جن گیر، سری طالع نحس، سری آرواره‌ها، سری‌هالووین و... بوده است. البته نمی‌توان تاثیر موسیقی راک و گروه‌های موسیقی شیطان‌پرستی را در این دهه خاص، روی علاقه و کنجکاوی مخاطبین، نسبت به این ژانر نادیده گرفت....

بعد از این اوج، مدت زمان زیادی فیلم‌های ژانر وحشت، به سمت موضوعات تکراری و گاه بی‌مایه می‌رود که تنها سعی سازندگان خلاصه می‌شود به ترساندن از طریق خون و خونریزی‌های بی‌رویه و بی‌رحمی‌های اغراق‌آمیز که با چاشنی جیغ و فریاد آمیخته شده بودند و آن ترس زیرپوستی و عمیق که حاصل از وحشت انسان در رویارویی با ناشناخته‌های دنیا و درون خودش بود، تقریبا به فراموشی سپرده شد.... ولی بعد از مدت‌ها رکود، با شروع قرن جدید و در دهه اولش، دوباره ژانر وحشت به سمت جذب مخاطبین خود می‌رود و در طی این دو دهه، سری‌های پر فروش قابل توجهی مانند حلقه، کینه، اره، احضار و... تولید می‌شوند. البته بیشتر این فیلم‌ها قسمت اولشان درون مایه‌های فلسفی و قدرتمندی برای ترس‌های زیر پوستی داشت ولی به خاطر ولع سازندگان شان برای فروش بیشتر، در قسمت‌های بعدی، این ساخته‌ها به سطح‌های بسیار پایین نزول کردند و دیگر حرفی برای گفتن نداشتند جز تکرار همان حرف‌های قدیمی منتها بدون آن تاثیر اولیه.

سریال «قفسه عجایب گیرمو دل تورو» یک سریال هشت قسمتی در ژانر وحشت است با نویسندگی «گیرمو دل تورو» محصول سال ۲۰۲۲ شبکه اینترنتی نت فلیکس.

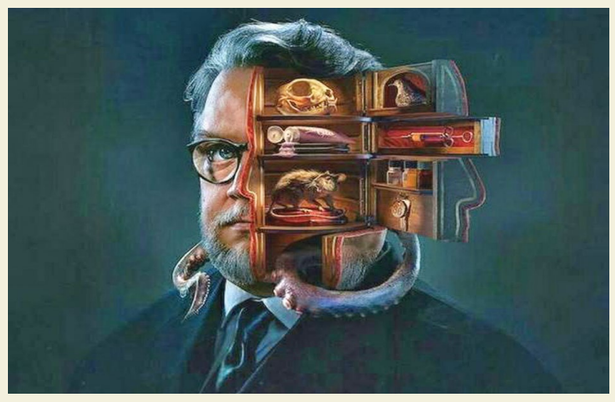

مجموعه مجزا

سریال «قفسه عجایب گیرمو دل تورو»، همان طور که از اسمش پیداست قرار است مخاطبین را به دنیای وحشت به سبک کارگردان معروف «گیرمو دل تورو» ببرد که در این سریال تنها وظیفه نویسندگی این هشت قسمت را بر عهده داشته است.

در هر قسمت دل تورو یک داستان مجزا را تعریف می‌کند و به طور کلی می‌توان گفت، بیشترین ترس مربوط به گرفتاری‌های انسان و امیال وجودی اش مانند طمع، غرق شدن در فاضلاب دنیای سرمایه‌داری، رویارویی با مرگ و سلطه شیاطین بر زندگی پس از مرگ و... می‌شود.

مرده‌های متحرک دنیای سرمایه‌داری

در سریال «قفسه عجایب»، از همان اپیزود اول، مخاطبین وارد زندگی شخصیت‌هایی می‌شوند که برایشان کاملا قابل لمس هستند، سربازان آمریکایی رها شده توسط جامعه و دولت بعد از جنگ‌ها، تفکرات نژادپرستانه و آسیب‌هایش، قماربازانی که به امید نجات از قرض‌ها بیشتر در مرداب همان قرض، فرو می‌روند و کارگران بخت برگشته‌ای که حتی با مرگشان هم بیمه کاسبی می‌کند تا اگر بتواند غرامتی ندهد!

تمام این کلکسیون بروز، کنار هم جمع شده‌اند تا مخاطبین بتوانند با فضای هر داستان ارتباط بهتری بر قرار کنند. در واقع می‌توان گفت در سریال «قفسه عجایب»، ترس بر مبنای روح خسته و پر از پریشانی انسان در دنیای امروز است و هیولاها در حقیقت از درون همین انسان‌های خسته، دلزده از زندگی و دور شده از انسانیت، بیرون می‌آیند و بر زندگی‌شان مسلط می‌شوند.

شری که همیشه پیروز است

در سریال «قفسه عجایب»، نویسنده سعی کرده تا با کمک گرفتن از المان‌های ترسناک کارهای قبلی خود، هر قسمت را برای بینندگان دلهره آور کند، به خاطر همین هم در این هشت قسمت، مخاطبین هیولاهایی شبیه به فیلم‌های «ستون فقرات شیطان» و «هزار توی پن» و «شکل آب» (از ساخته‌های قدیمی نویسنده) را می‌بینند که به انسان‌ها حمله ور می‌شوند با این تفاوت که در این سریال و بیشتر قسمت‌هایش، یک فرق اساسی با ساخته‌های قبلی دل تورو وجود دارد و آن غلبه کامل شیاطین بر انسان‌هاست. در قفسه عجایب، انسان‌ها درون زندگی سرشار از ناامیدی و پلیدی گم شده‌اند و مرگ برابر با گرفتاری در دست شیاطین به عنوان صاحبان بعدی انسان‌هاست.

در قفسه عجایب دل تورو، هیچ خداوند قادر و معادی وجود ندارد و انسان‌ها تازه بعد از مرگ از بدبختی‌های دنیا، به دامن شیاطین و قدرت بی‌انتهای‌شان می‌افتند!

دو داستان از این مجموعه هشت قسمتی، با الهام از داستان‌های «اچ پی لاوکرافت» (نویسنده کافری که نوشته‌هایش، با الهام از فرقه‌های شیطان‌پرست بوده) ساخته شده است و در دیگر قسمت‌ها هم غلبه بدی بر انسان‌ها و سقوط شان در دام ناامیدی و نکبت، کاملا دیده می‌شود و می‌توان گفت به غیر از قسمت آخر، که داستانی قابل لمس و پایانی انسان وار و مفهومی دارد، بقیه قسمت‌ها با حسی سرشار از ناامیدی و پوچی تمام می‌شود. با توجه به سبک هر هشت قسمت می‌شود نتیجه گرفت دلیل پایان‌بندی قسمت هشتم هم احتمالا این است که کارگردان قسمت آخر « جینفر کنت » (کارگردان فیلم‌های بابادوک، نایتینگل) است که نسبت به بقیه کارگردانان این مجموعه هشت قسمتی، معروف‌تر است و توانسته کمی از نظرش را به جناب کارگردان معروف، تحمیل کند و به خاطر همین مسئله هم قسمت هشتم عملا بیشتر شبیه فیلم خود کارگردانش بابادوک است تا یکی از ساخته‌های نویسنده اش.

ترس با چاشنی سیاست

در ساخته‌های دل تورو، معمولا اتفاقات دنیای واقعی مهم است و به خاطر همین هم سیاست به صورت کلی، بخشی جدایی‌ناپذیر از دنیای ساخته‌های این کارگردان است.

در سریال «قفسه عجایب»، همه داستان‌ها در زمان گذشته اتفاق می‌افتد و این گذشته از بازه زمانی ۳۰ سال گذشته گرفته تا یک قرن قبل، متغیر است به خاطر همین هم مخاطبین مجموعه متنوعی از سیاستمداران را در دوره‌های مختلف و با دلایل متفاوت، در این هشت قسمت می‌بینند که داستان اشاره‌ای به آنها کرده است. در این هشت قسمت از هیتلر و راسپوتین و خاندان تزار روسیه گرفته، تا جرج ششم انگلستان و جرج بوش پدر و...حضور دارند و در نهایت هم که در قسمت هفتم، نویسنده کاملا با الهام از معمر قذافی (دیکتاتور سابق لیبی) داستانش را جلو می‌برد با این تفاوت که در سکانس آخر ماجرا، که در دنیای واقعی، قذافی در آن کانال معروف می‌میرد، در این داستان تازه به صورت هیولایی ترسناک از کانال در می‌آید و این می‌شود انتهای داستان هفتم قفسه عجایب!

کاسبی به سبک نت فلیکسی

با توجه به بودجه بی‌انتهای شبکه نت فلیکس و اعتبارش پیش اهالی سینما و تلویزیون هالیوود، تقریبا کارگردان یا نویسنده و بازیگری نیست که به پیشنهاد نت فلیکس، با آن پرداخت‌های قابل توجه و به موقعش، نه بگوید... «مارتین اسکورسیزی» کارگردان معروف، در یک برنامه تلویزیونی تعریف می‌کرد که از سال ۲۰۱۴ که قرار بود فیلم «مرد ایرلندی» را بسازد، تلاش زیادی کرد تا «جو پسی» که کار بازیگری را کنار گذاشته بود، برای ایفای نقش در فیلم قانع کند ولی موفق نشده بود تا زمانی که شبکه نت فلیکس تهیه کنندگی این فیلم را به عنوان یک ساخته اصلی برای پخش، بر عهده می‌گیرد و جو پسی، به محض فهمیدن این مطلب، قبول می‌کند با اسکورسیزی مجددا همکاری کند!

به خاطر تمام این دلایل و البته که بودجه‌های کلان نت فلیکسی، بعید نیست کارگردان معروف دل تورو، چرا حاضر شده در چنین پروژه‌ای با نت فلیکس همکاری کند و بدون کارگردانی قسمت‌ها، تنها نویسنده مجموعه باشد و سریال هم از نام او ساخته شود. در سریال «قفسه عجایب»، هر قسمت را یک کارگردان نام ناآشنا، کارگردانی می‌کند و این برای نت فلیکس چند جانبه محسوب می‌شود چرا که به وسیله دل تورو و نامش، مخاطبین را جذب می‌کند و با سپردن هر قسمت به یک کارگردان، کارگردانان مختلفی را برای کارهای آینده و ساخته‌های خودش به مخاطبین معرفی می‌کند.

منتقدین پسندیدند و مخاطبین پس زدند

نقدهای مثبت و منفی زیادی در مورد سریال «قفسه عجایب»، توسط منتقدین نوشته شده است. این سریال که تبلیغات قابل قبولی هم داشته است، تقریبا توانست بیشتر منتقدین را راضی کند و آن دسته هم که سریال را خیلی نپسندیدند دلیلش را عدم انسجام کلی قسمت‌ها و قوی بودن بعضی از قسمت‌ها نسبت به دیگری بیان کرده‌اند. مخاطبین عام اما خیلی از این سریال جدید نت فلیکس، استقبال نکردند و نمرات بسیار متوسطی را به قفسه عجایب دادند و گویی داستان‌های سیاه و پر از نا امیدی و شیاطین دل تورو، نتوانست نظر شان را به این ساخته جدید جلب کند.

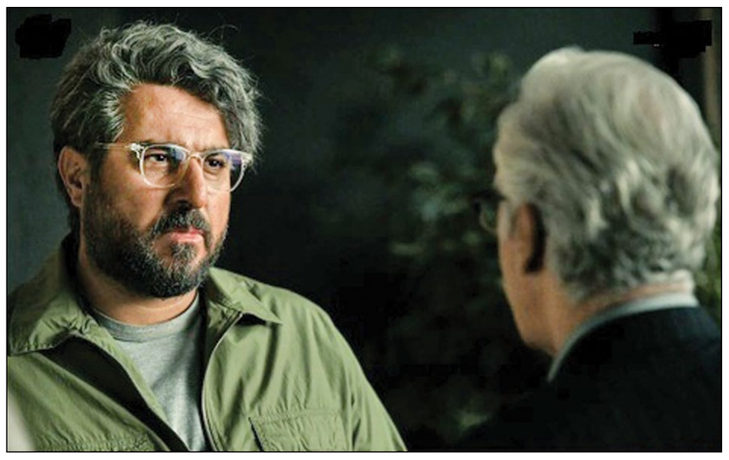

نگاهی به سریال «بی‌گناه»

حسی که نیست...

حامد مظفری

گاهی این طور است که همه ادوات موردنیاز برای طبخ یک غذا هست ولی چون دستورکار طبخ موجود نیست نتیجه نهایی غذایی می‌شود که حتی یک قاشق آن را هم نمی‌شود تحمل کرد.

در برخورد با محصولات نمایشی نیز فراوان مواردی داریم که ادوات اولیه تولید بسیار بهتر و بیشتر از حد معمول بوده ولی نتیجه نهایی دلنشین نشده. چرا؟ چون زیربنای تولید که وجود یک سناریوی استاندارد است برآورده نگشته.

سریال «بی‌گناه» از جمله سریال‌های ماه‌های اخیر پلتفرم‌های شبکه خانگی است که به دلیل نداشتن فیلمنامه منسجم، بی‌روح و فاقد سرگرم‌کنندگی لازم برای مخاطب بوده است.

کارگردان سریال بی‌گناه مهران احمدی است که هم سابقه بازیگری فراوان و هم سابقه کارگردانی دارد. تهیه‌کننده سریال هم مصطفی کیایی است با آثاری دیدنی مثل خط ویژه و عصر یخبندان و چهارراه استانبول.

گروه بازیگران سریال نیز مملو است از نام‌های مشهور همچون مسعود رایگان و مهرانه مهین‌ترابی گرفته تا آتیلا پسیانی و محسن کیایی و خود مهران احمدی و شبنم مقدمی و... سریال پر شده از لوکیشن‌ها و خودروهای خوش آب و رنگ و گریم‌های ملون.

سریال بی‌گناه همه چیز دارد به غیر از خط داستانی جذاب که قابلیت پیگیری ایجاد کند. حالا نه فقط خط داستانی بدیع و نوآورانه بلکه ای کاش برای سریالی پربازیگر که احتمالا هزینه بالایی هم صرف فقط استخدام بازیگرانش شده لااقل پرداختی مناسب از سوژه شاهد بودیم.

بی‌گناه درباره بازگشت به وطن مردی میان‌سال است که سالها قبل و با فریب خوردن توسط خانواده مجبور به هجرت شده و حالا که بازمی‌گردد محبوبه سابق خود را در شرایطی می‌بیند که بیوه شده ولی خانواده اش همچنان رفتاری متناقض را با او در پیش می‌گیرند.

از همین خط داستانی ساده می‌شود شباهت با خط داستانی بسیاری از سریال‌های تلویزیونی و در مواردی محصولات ماهواره‌ای ترک را حدس زد و البته این شباهت ابتدایی چندان محل ایراد نیست. آنچه ایراد دارد پرداخت بیش از حد تکراری و دمده از سوژه است.

نبود شخصیت پردازی ویژه برای آدم‌های داستان و تبدیل آنها به تیپ‌هایی که بعضا پلان‌های اشک آور را خنده دار کرده‌اند فقط می‌تواند ناشی از جدی نگرفتن پروسه نگارش فیلمنامه باشد و متاسفانه این فقر فیلمنامه باعث شده بازیگران نیز نتوانند حد بالایی از توانایی خود را ارائه کنند.

فی المثل مهرانه مهین ترابی از بازیگران توانا به خصوص در سریال‌های ماندگاری نظیر همسران و خانه سبز است ولی به سختی بتوان حتی یک سکانس دیدنی با بازی او در سریال بی‌گناه دید.

گریم اگزجره و بی‌تناسب با مختصات کاراکتر و قرار دادن یک پوستیژ جوگندمی برای مهین ترابی و نگارش دیالوگ‌هایی سهل‌الوصول برای این کاراکتر به ویژه در سکانس‌های دونفره با مسعود رایگان باعث شده این بازیگر توانا حتی شبحی از خود نباشد.

عین این وضعیت برای مسعود رایگان هم رخ داده که هرچندگریمش شبیه‌گریم بسیاری از نقش‌های دیگرش است ولی باز کاستی در پرورش شخصیت و نبود دیالوگ معیار باعث شده تیپ او هم نتواند نقش چندانی در پیشبرد سریال داشته باشد.

نبود راهبرد در طراحی دیگر شخصیت‌های سریال و همه چیز را تمام شده دیدن - شاید به دلیل جدی نگرفتن سریال سازی- باعث شده در تمام سریال حتی یک شخصیت سمپاتیک برای مخاطب وجود نداشته باشد.

سریالی که فاقد تیپ همذات پندارانه و دچار کمبود ماده داستانی تازه است را باید با اجرای متفاوت و کارگردانی هوشمندانه به مسیرانداخت. کاری که مهران احمدی می‌توانست آن را انجام دهد ولی نشده آنچه باید بشود. مهران احمدی به غیر از ساخت دو فیلم مخاطب پسند «مصادره» و «سگ بند» سابقه سال‌ها دستیاری کارگردانی نیز دارد و هرچه نباشد باید با طراحی دکوپاژ لازم برای هر خرده داستان آگاه باشد پس چرا شور و شوق کارگردانی را در بی‌گناه نمی‌بینیم؟

این چه منطق تکنیکی است که بخش عمده دکوپاژ خلاصه شده در روز داخلی خانه یا روز داخلی خودرو و انبوه دیالوگ‌هایی که هیچ رودستی به مخاطب نمی‌زنند.

اگر موردی بخواهیم مصداق‌آوریم چرا نمای دیدار پس از سالیان شخصیت اصلی و خانواده نابکارش را با یک لانگ شات و تعدادی مدیوم شات و دیالوگ‌هایی هندی‌وار بسته است؟ کدام منطق کارگردانی می‌گوید که برای نزدیک کردن دخترک به استاد نابکار بی‌زمینه چینی علت و معلولی حتما باید آنها را زیر یک سقف برد و دخترک ماجراجو را تبدیل کرد به آشپز استاد؟

اینکه اغلب نماها بی‌حس و حال هستند چه دلیلی دارد؟ چرا این قدر بی‌حس؟ چرا این قدر بی‌حال؟ چه کسی گفته برای نمایش بی‌حسی آدم‌ها باید کارگردانی را هم بی‌حس کرد؟ اتفاقا کارگردانی با انرژی بالا و ایجاد ضرب‌آهنگ حسی لازم است که سریال را به محصولی دیدنی بدل خواهد کرد و نه صرفا چیدن یک لشگر سلبریتی جلوی دوربین.

اتفاقا برای وارد کردن شوک حسی لازم به مخاطب و اصطلاحا گرفتن سرعت یکنواخت او نیز به مومنتوم یا تکانه بالا نیاز است و این چیزی نیست که در بی‌گناه وجود داشته باشد.

تجربه «بی گناه» نشان دهنده آن است که هیچ تولید نمایشی بدون داشتن فیلمنامه جذاب و درکنارش اجرای استاندارد به محصولی قابل تامل بدل نخواهد شد و ای کاش مهران احمدی کارگردان بی‌گناه را در آینده باز هم به عنوان عنصری از سریال‌های جذاب و پویا ببینیم.

نگاهی آسیب‌شناسانه به حضور زنان در عرصه بازیگری

تأملات فقهی درباره بازیگری زنان مسلمان در سینما و تلویزیون

محمدرضا محقق

از سال‌های دور و از اوان استقرار نظام اسلامی، موضوع نقش‌آفرینی بانوان در عرصه هنر تصویر و ملاک و معیار درستی و نادرستی این حضور و میزان سنجش دینی و غیردینی بودن آن و وجه ممیزه عمل درست و نادرست در این عرصه در محافل مختلف دینی و مراکز هنری مطرح بوده و پرسش و پاسخ‌هایی از منظر افتاء در پیرامون آن رخ نموده است.

آنچه در متن استفتائاتی که از محضر حضرت امام خمینی(ره) و نیز رهبر معظم انقلاب بدان توجه و اشاره داده شده است بحث مفسده برانگیزی و عدم آن، در تشخیص ملاک حلیت و حرمت این حضور بوده است. به عبارت دیگر، آسیب این حیطه و وجه ممیزه میان عمل درست و موقعیت نادرست، مسئله مفسده‌ای بوده است که می‌تواند دامنگیر فعالان این عرصه شود.

طبیعی است که در یک اثر هنری تصویری در هر یک از حیطه‌های سینما، تلویزیون و تئاتر، موضوع نقش‌آفرینی زن و مرد و فضایی که علی‌القاعده و به صورت طبیعی و البته در قالب نقش، به عنوان زن و شوهر میان دو بازیگر از دو جنس مخالف برقرار می‌شود به شدت استعداد این را دارد که محمل و محفلی برای خروج از شئونات دینی گردد، چرا که در اصل و واقع قضیه این دو فرد هیچ نسبت محرمانه‌ای با یکدیگر ندارند و تنها مرز میان آنها موضوع بازیگری است.

این مسئله البته در دو حیطه قابل بررسی است: اول؛ فضای نقش‌آفرینی و اصل مراوده و مؤانست میان دو فرد زن و مرد در قالب بازیگری و دوم؛ فضای پشت صحنه و موقعیت پیرامونی این دو که معمولاً بیشترین آسیب‌ها و مشکلات هم از ناحیه این موقعیت‌گریبان گیر افراد می‌شود و این همان نکته‌ای است که در نامه دردمندانه بازیگران زن عرصه هنرپیشگی مطرح شده است.

به نظر می‌رسد مشکل اصلی نه در بیان تفقه دینی در این حوزه و مشخص نمودن حیطه‌های احتیاط و اصول کلی حکم دینی درخصوص مسئله هنرپیشگی زنان، بلکه در توجه مدیریت فرهنگی و سیاستگذاران رسانه‌ای به جزئیات عملی این حیطه و رعایت موازین شرعی در عینیت‌های جاری و ساری در فضاهای هنری است.

اینکه فقیه در استفتائی که از او می‌شود مشخصاً به مرزبندی کلی «مفسده انگیز بودن و نبودن» اشاره می‌کند، در واقع همان مبنای کلی است که از دل اصول دینی بیرون می‌آید و همان توقعی که از مجتهد و اجتهاد او می‌رود.

اما اینکه رعایت این مرزبندی در حیطه هنر وظیفه چه کسی است و آیا او در این حیطه به وظایف خویش عمل کرده است یا نه، بحثی است که به نظر می‌رسد پاشنه آشیل این موقعیت است و بسیار سرنوشت ساز.

در واقع نکته‌ای که در این‌جا به شدت احساس می‌شود، خلأ و فقدان نهاد نظارتی و چشم بینا و ناظر دقیق و عالمی است که مسیر رعایت حکم فقهی را در قالب عینی مسئله هنرپیشگی آن هم در فضاهای هنری امروز تلویزیون، سینما، تئاتر و... دنبال و رصد کند و اجازه ندهد تا این مرزبندی نابود شده و مبنای فقهی از میدان مرحله اجرا بیرون رانده شده و فضا برای ترک تازی اهالی شهوت و دنائت هموار گردد.

به عبارت دیگر باید گفت ما در اصل مبنای فقهی و حکم کلی این مسئله با مشکل نظری روبه‌رو نیستیم: مسئله این است که زن می‌تواند در عرصه هنر بازیگری به ایفای نقش بپردازد، منتها با رعایت حریم‌ها و با در نظر گرفتن اینکه آن فضا باید حتماً عاری از وجوه و موقعیت‌های مفسده انگیز باشد وگرنه حرمت چنین صورتی از کار قطعی است.

حال چه کسی باید مفسده انگیز بودن را تشخیص دهد؟ مطمئناً خود شخص مکلف و چه کسی باید محیط این کار را عاری از مفسده و دارای حداقل‌های سلامت گرداند؟ مدیریت فرهنگی و البته خود جامعه هنری.

چه خوب و بجاست توجه داشته باشیم همین که ۳۰ نفر از بازیگران بانوی عرصه هنرپیشگی در چنین نامه‌ای به شدت و با جدیت منتقد وضعیت ناسالم و غیر اسلامی و آلوده فضای بازیگری در پشت صحنه برخی از پروژه‌های سینمایی و تلویزیونی کشور هستند خود گویا و جویای سلامت نفس و پاکی روان و روح آزاده و مؤمن این بانوان هنرمند است و باید آن را به فال نیک گرفت.

و نکته دیگر اینکه اساسا چه مرکز ناظر و سیستم فکری و عینی مشخصی در فضای هنری و رسانه‌ای کشور مسئول رصد کردن اجرایی شدن تئوری‌های دینی و دستورات آئینی و قوانین فقهی است و آیا اساساً چنین مرکزی وجود خارجی دارد و مسئولی بر عهده‌اش هست یا با چنین خلأ و فقدان تکان‌دهنده وآسیب‌زایی در فضای هنری کشور روبه‌روییم؟! براستی چه نهادی متکفل دنبال کردن این مسئله و پاسخگوی فضای جاری در کشور در این حیطه است؟حلقه رابط میان سیستم فقهی و استفتائات مراجع دینی و نهادهای سیاستگذار فرهنگی و رسانه‌ها و محافل هنری از جمله تلویزیون و سینما و تئاتر و... کجاست؟

و اگر در این فضا کسی و جمعی همچون همین گروه ۳۰ نفره بانوان قصد بیان مسئله و پیگیری چنین موضوع مهم و خطیر و سرنوشت ساز و البته نگران‌کننده‌ای را داشت باید به کجا مراجعه کند.

بی‌تردید این یکی از مشکلات جامعه ما در عرصه تئوری و عمل است که به صورت جزایر جدا افتاده و بی‌خبر از هم و بدون حلقه وصل به حضوری حداقلی و بی‌پشتوانه و محفلی منجر می‌شوند و کاری از پیش نمی‌برند و یا در مواقع خطر حضوری جدی و نافذ و اثرگذار و دنبال‌کننده ندارند.

اما در این موضوع یک نکته دیگر هم حائز اهمیت وتوجه است و آن اینکه فقه حکومتی اساساً بایستی برای حل چنین مناقشاتی یک مرکز سیستماتیک جامع و مانع تمهید کند تا حوزه فرهنگ و هنر به نحوی واکسینه شده و ناظری دقیق و خبره و هوشیار را به عنوان پشتوانه تئوریک و حتی عملیاتی خود داشته باشد.

در این‌جا می‌توان به مراکز و تلاش‌هایی منبعث از آنها مثل مرکز موضوع شناسی احکام فقهی اشاره داشت و البته بالطبع به خود مقوله موضوع‌شناسی که در این حیطه هم مانند بسیاری از حیطه‌های دیگر حرف اول را می‌زند.

اینکه بتوان موضوعات مسئله هنرپیشگی زنان را در کنار احکام فقهی آن مورد توجه قرار داد و از این رهاورد به جایگاهی درخور در عرصه فقه برای هدایت و ارشاد و دستگیری از همه اقشار فرهنگی و هنری دست یازید؛ خاصه بانوان هنرمند مسلمانی که دوست دارند با حفظ سلامت روح و روان خویش به ایفای نقش در عرصه هنر بازیگری و... بپردازند.

در واقع ما نیازمند یک حلقه واسط و رابط میان تئوری فقه و احکام فقهی و فتاوایی هستیم که مجتهدان برجسته و مراجع عظام تقلید صادر می‌فرمایند و فضای موضوع شناسی این حیطه و تعامل سازنده و نقش مکملی که این دو حیطه می‌توانند برای ارتقای تئوری‌های فقهی داشته و کارآرایی این عرصه را بیشتر و بهتر نمایند هستیم.

فضایی که هم فقه و ساز و کار صدور فتوا را به درستی درک کند و بشناسد و هم بتواند در شناخت موضوعات این عرصه و درک مقتضیات روز آمد و نو به نوی آن نقش درست و اثرگذاری ایفا کند تا هم هنرمندان مؤمن برای حضور فعال هنری خویش پشتوانه قوی و با ضمانت اجرایی داشته باشند و هم فقهای ما در عرصه تفقه مسلح به سلاح شناخت و درک موضوع به معنای تام و تمام خویش باشند و راه جاری شدن بهینه و دقیق و کارآ و سودمند فقه در عرصه اجتماع خاصه در فضای خاص و خطیر فرهنگ و هنر از همین مسیر می‌گذرد.

بررسی علل شکست و ناکامی شبکه‌های ماهواره‌ای سلطنت‌طلب

ارتجاع رسانه‌ای

سیاوش رسولی

تا به حال واژه ارتجاع و عقب‌ماندگی را شنیده‌اید؟! این واژه را شاید بارها و بارها در مصادیق مختلف شنیده باشید. اما ارتجاع رسانه‌ای کمتر شنیده شده است. بد نیست بدانیم در دنیای رسانه‌ها کسانی همچنان در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی ایران سیر می‌کنند و به دنبال دستمال کهنه شده‌ای به نام شاهنشاهی و رژیم سلطه طلب شاهانه هستند؛ آن هم در عصر و قرن ۲۱ که در تمام دنیا مردم آزادیخواه اعتنایی به نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری نمی‌کنند. بسیاری از شبکه‌های ماهواره‌ای معاند با جمهوری اسلامی مصداق چنین نگاهی هستند. در این بین شبکه‌های موسوم به سلطنت طلب نماد بارز ارتجاع رسانه‌ای محسوب می‌شوند.

برای درک بهتر این مسئله کافی است کمی به نظام‌های سیاسی امروز دنیا نگاه کنیم تا ببینیم که در بسیاری از آنها حتی به صورت ظاهری و دروغین هم که شده با نام دموکراسی خودنمایی می‌کنند. در حالی که زنجیره رسانه‌های سلطنت طلب هنوز خود را حامی سلسله‌ای می‌دانند که با عنوان پهلوی سال‌ها به استبدادی‌ترین شکل ممکن بر این مملکت حکفرما بود.

نشانه‌های عقب‌ماندگی

«والاحضرت»، «شاهنشاه آریامهر»، «اعلی حضرت همایونی»، اینها تنها بخشی از کلمات مضحکی است که از جانب این شبکه‌های ماهواره‌ای بارها و بارها در مورد آخرین دیکتاتور ایران تکرار شده است. کلماتی که معلوم نیست به چه قصدی از سوی این رسانه‌ها تکرار می‌شود. چرا که خود آنها هم می‌دانند که محمدرضا پهلوی مانند دیگر دیکتاتورهای تاریخ به فراموشی سپرده شده و در ذهن مردمی که سالها زیر شکنجه او بودند دفن شده است.

از سوی دیگر بحرانی که این شبکه‌ها دارند نوع و نحوه تنظیم برنامه‌هایی است که از سوی آنها پخش می‌شود، به گونه‌ای که به جرات می‌توان گفت که از پایین‌ترین سطح اجرا برخوردار هستند.

داد و بیداد و تندگویی از رفتارهای همیشگی آنهاست، به گونه‌ای که حتی از ارائه یک تحلیل مناسب هم به بیننده عاجز هستند و در اکثر مواقع سعی می‌کنند با این نوع رفتارها بیننده را به خود جلب کنند.

نکته قابل توجه در این بین اختلافاتی است که در بین بعضی از آنها وجود دارد و گاهی اوقات کار به توهین به یکدیگر هم می‌رسد، به گونه‌ای که تخطئه یکدیگر از کارهای معمول درآنهاست.

اما در کنار تمام این مسائل گاهی اوقات در بعضی از آنها به صورت وقیحانه و بی‌شرمانه‌ای به آرمان‌های سیاسی و اعتقادی مردم ایران توهین می‌شود.

حتی عرف‌های معمول رسانه‌ها هم دیگر در این شبکه‌ها رعایت نمی‌شود. عرف‌هایی مانند حفظ ادب و احترام به مقامات یک کشور که بارها و بارها این موضوع در این شبکه‌ها زیر پاگذشته شده است. جالب‌تر از همه اینکه بسیاری از آنها هر روز خود را یکی از ناجیان ایرانی معرفی می‌کند که قراراست به زودی به کشورمان بیاید و ایران را آزاد کند! که حقیقتا این موضوع بازی با ذهن بیننده و بی‌احترامی به اوست! حال باید با تمام توان این موضوع را اعلام کنیم که نظام جمهوری اسلامی حقیقتا کوچک‌ترین احساس خطری از سوی این شبکه‌ها نمی‌کند، چرا که شبکه‌هایی که هنوز رسوم اولیه و عرف‌های رسانه‌ای را نمی‌دانند چگونه می‌خواهند به کشور و نظام ما ضربه وارد کنند؟ شبکه‌هایی که حتی نمی‌توانند یک پیام عادی سیاسی را به مخاطبان خود انتقال دهند قطعا هیچ‌گونه تاثیری هم نخواهند داشت.از سوی دیگر نکته‌ای که در بین این شبکه‌ها به صورت فراگیری پخش شده است و به صورت یک اپیدمی سراسری و همیشگی بین آنها وجود دارد بی‌توجهی آنها به میزان مشروعیت و محبوبیت بالای حاکمیت ما که نشان از حمایت بی‌شائبه از سوی مردم دارد است. و همین موضوع باعث شکست همیشگی آنها شده است. هر چند که خود آنها هم به این موضوع واقف هستند و می‌دانند که سالهاست به در بسته می‌زنند.